

## نقش سامانیان در تحركات سیاسی - نظامی طبرستان

جواد هروی

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد واحد علوم تحقیقات تهران

تاریخ دریافت: (۱۳۹۸/۰۷/۰۲) تاریخ پذیرش: (۱۳۹۹/۰۱/۲۵)

## The Role of the Samanids in Tabarestan's Political-Military Movements

Javad Heravi

Assistant Professor of History, Azad University, Science and Research, Tehran

Received: (2019. 09. 24)

Accepted: (2020. 04. 13)

## Abstract

The unstable role of the Samanids over a century in Tabarestan was not without effect. The main element in the political and military domination of the Khorasan amirs in the province was the widespread unrest following the rise of the Alawites, the weakening of the Abbasid Caliphate, and especially the conversion of Tabarestan into a refuge for sinful commanders and claimants. The military conquest of Tabarestan in this time can be actually in line with the policy and intentions of the Al-e Saman government.

In such a storm of fire and blood, the sword of a Dailamid's skirmishers in the boiling furnace of Tabarestan events, instigated and devised by the Samanids, undoubtedly laid the foundation of the dialectic governments, not only the fate of Iran; Rather, it will transform the political and military life of Islamic lands and the caliphate. The result was that Tabarestan, which itself did not have the requisite integrity to establish a stable government at the beginning of the fourth century AH, was subject to political stability by the end of the fourth century.

The research method in this paper is descriptive-analytical and based on references to sources and references.

**Keywords:** Tabarestan, Woshmgir, Ale-Ziar, Ale-Bouyid, Samanid's Intervention.

## چکیده

نقش ناپایدار سامانیان طی یک قرن بر طبرستان، بی‌سبب و حتی بی‌نتیجه نبود. عنصر اصلی در سلطه سیاسی و نظامی امیران خراسان بر این ولایت، نابسامانی‌های گسترده پس از ظهور علویان، تضعیف استیلای خلفای عباسی و به ویژه تبدیل طبرستان به پناهگاهی برای سرداران عاصی و مدعیان بر سامانیان بود. چنانچه استیلای نظامیان بر طبرستان در این روزگار را هر آینه می‌توان در راستای سیاست ورزی و مقاصد دولت آل سامان برشمرد.

در چنین هنگامه‌ای از آتش و خون، بی‌شک شمشیر آخته سرداران دیلمی در کوره تفتیده وقایع طبرستان که از سوی سامانیان به تمهید و تدبیر دامن زده و آبدیده شده بود؛ ناباورانه ساختار دولت‌های دیالمه را پی ریزی نمود، تا نه تنها سرنوشت ایران؛ بلکه حیات سیاسی و نظامی سرزمین‌های اسلامی و خلافت را نیز دگرگون سازد. نتیجه اینکه طبرستانی که خود در آغاز قرن چهارم هجری از جامعیت لازم بر تثبیت حکومتی پایدار برخوردار نبود، بستر ساز ثبات سیاسی پایان قرن چهارم گردید.

روش تحقیق در این مقاله توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر استنادات به منابع و مآخذ است.

**کلیدواژه‌ها:** طبرستان، وشمگیر، آل زیار، آل بویه، مداخلات سامانیان.

## ۱. مقدمه

آنچه در وقایع خراسان و طبرستان در قرن چهارم هجری رخ داده است را نمی‌توان بی‌علت انگاشت. در لابلای رخداد‌های این عصر، نایبستی سیاست‌های آل سامان را به خصوص در طبرستان آنهم به طبع اهداف و مقاصد درازمدت دولت سامانی نادیده گرفت. بر اساس مستندات تاریخی مقبول به نظر نمی‌رسد که وقایع طبرستان صرفاً یک رشته تحولات بی‌علت باشد که ناخواسته التهابات نظامی را دامن بزند. لذا نایبستی نقش آل سامان را در نابسامانی‌های طبرستان کم‌رنگ بدانیم، زیرا (خواسته یا ناخواسته) نقش اصلی به سیاست‌های این دولت متأثر از فضای خراسان بزرگ باز می‌گردد. بنابراین مطالعه و تبیین تاریخ طبرستان در این عهد، بی‌تأثیر از نقش اساسی سامانیان؛ ناکامی پژوهش‌ها در این عرصه را بدنبال خواهد داشت.

تاریخ گزارش می‌کند که هم‌زمان با اقتدار امیر اسماعیل سامانی در ماوراءالنهر و قدرت‌یابی عمرولیث صفاری در سیستان و خراسان، محمدبن زید علوی در طبرستان (۲۸۷-۲۷۰ق/ ۹۰۰-۸۳۳م) قدرت تازه‌ای گرفت. این تقارن، سبب اصطکاک سیاسی و در نهایت نظامی در ولایت جرجان و طبرستان شد (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۵۹). همین برخوردها میان رافع ابن هرثمه و نایب او، محمد بن هارون، نیز موجب درگیری‌های چندی در طی یک دهه تا ۲۸۷ق/ ۹۰۰م گردید. پس از عزل رافع ابن هرثمه، وی با علویان طبرستان همراه شد و در ۲۸۳ق/ ۸۹۶م در نیشابور به نام محمد ابن زید خطبه خواند.

این نکته گویای آن است که زمامداران علوی در جرجان، سیطره زمامداران خراسان را بر این مناطق برنمی‌تافتند و مترصد فرصتی بودند تا

خودمختاری خویش را از خراسانیان عملی کنند. این قضیه مایه کشمکش دائمی میان مدعیان و سرداران متواری در طبرستان شد.

جغرافیای این سرزمین نیز واجد ویژگی‌هایی بود که در رویدادهای سیاسی این منطقه تأثیر بسیار داشت. مسئله اصلی در پژوهش حاضر بررسی این نکته است که چرا حاکمیت متلاطم یکصد تن از سرداران نظامی در حدود پنجاه سال، بر فضای مشوش حاکم بر طبرستان به طول انجامید؟

همان‌گونه که قابلیت منطقه طبرستان برای جذب سرداران فراری از قدرت‌های مختلف سیاسی، به‌ویژه قلمروی دولت سامانیان و علویان در این ناحیه را نمی‌توان انکار نمود. فضایی که در طبرستان متبلور شده بود تا این میزان از سرکشی و طغیان سرداران نظامی را - آنهم در این مقطع از زمان - میسر سازد، خود به خود به‌وجود نیامده بود. حاکمان مستولی بر طبرستان را بایبستی خواسته یا ناخواسته اکثراً مدعیان تازه و یا سرکشان بر اقتدار عباسیان و سامانیان دانست. نکته اساسی در این مقاله نیز می‌تواند بر محور تلاش عامدانه سیاسی عباسیان بر حضور قوای دولت سامانی در طبرستان باشد.

اهداف این تحقیق نیز بررسی سیر پرتلاطم قدرت سیاسی و نظامی در ولایت طبرستان به تبع حاکمیت سامانیان است. به گونه‌ای که بی‌ثباتی در این ولایت معلول دخالت‌های پیدا و پنهان امیران سامانی به نظر می‌رسد.

پرسش اصلی در این پژوهش بر اساس بررسی تأثیر تحریکات و اقدامات سامانیان و خلافت عباسی بر خیزش‌های گسترده سیاسی و نظامی سرداران طبرستان، سامان یافته است.

سلسله مقالات تحليلى از وضعيت اين ولايت همچنان خالى است.

بنابراين گذشته از منابع دست اول همانند تاريخ جرجان، تاليف ابوالقاسم حمزه سهمى؛ مقاتل الطالبين، نوشته ابوالفرج اصفهاني؛ تاريخ طبرستان، نوشته ابن اسفنديار؛ و...؛ معدود پژوهش‌هاي پيرامون منطقه طبرستان در قرن چهارم هجرى انجام گرفته است، همچون گرگان‌نامه، تاليف مسيح ذبيحي؛ استراباد و گرگان، نوشته اسدالله معطوفى؛ و مقالاتى چند از دكتور صالح پى‌گارى و دكتور على‌اكبر كجىاف و...؛ كه مى‌توانند مورد استفاده اهل تحقيق قرار گيرند و در اين مقاله نيز مورد استفاده واقع شده‌اند.

## ۲. هدايت شورش‌هاي ضد سامانى به طبرستان

تكاپوهاي سياسى - نظامى داخلى طبرستان در نيمه قرن سوم هجرى با كشمكش‌هاي اين ولايت در قرن چهارم كه از بيرون تحريك مى‌شد، كاملاً با يكديگر متفاوت‌اند. به تعبيرى ديگر، مجادلات و درگيرى‌هايى كه پس از تاسيس دولت سامانيان در طبرستان شكل گرفت، متأثر از تحركات بيرونى اميران سامانى در اين منطقه بود. بى‌ثباتى ناشى از فرار مدعيان به طبرستان، پاى سپاهيان خراسانى را به اين منطقه گشود. لذا دفع نيروهاي عصيانگر نظامى به نواحى طبرستان، به سرازير شدن قواى سامانى به اين منطقه منجر گرديد.

از ديگر سوي نيز با مشروعيت‌بخشى قواى سامانى در طبرستان، از سوي خليفه عباسى، نيت باطنى خلافت در کوتاه نمودن دست مخالفان نيز عملى شد؛ و روال رويداها نيز نشان‌گر همين نکته است.

عمروليث صفارى، در پيكار بلخ، از امير

به نظر مى‌رسد فرضيات مطرح شده در اين پژوهش آنست كه به‌رغم موقعيت جغرافيايى خاص منطقه طبرستان كه حالت پناهگاه به اين منطقه مى‌بخشيد به ويژه ملهم از تبليغات شيعى را نمى‌توان يك تصادف دانست. به جرأت بايد اذعان نمود كه مداخلات عباسيان و به‌ويژه حضور سپاهيان آل سامان، مهم‌ترين علل تشديد تشنجات سياسى و ترغيب رؤساي نظامى در بروز كشمكش‌هاي سياسى، دينى و حتى اجتماعى در طبرستان بوده است.

روش تحقيق در پژوهش حاضر مبتنى بر تشریح توصيفى - تحليلى رخدادهای نظامی در ولايت طبرستان، و تحليل مستند در نحوه برخورد سامانيان با عاصيان و سرکوب شورش‌هاي سياسى با تمسك بر منابع دست اول تاريخى و برخى تحقيقات محققان اخير است. البته در اينجا تلاش گرديده است تا در کنار استنادات دقيق بر منابع اصلى، هم‌زمان، علت‌يابى لازم بر تأثير اين تحولات در آينده ديگر ولايات ايران به‌ويژه خراسان نيز صورت پذيرد.

پيشينه تحقيق، نشان‌گر فقدان پژوهش‌هاي لازم در پردازش تحولات اين منطقه سوق‌الجيشى در روزگار پرغوغاي آستانه قرن چهارم هجرى و يك قرن پس از آن است. به جز پاره‌اى تحقيقات كه پيرامون ظهور ديالمة نگاشته شده و در آن به خاستگاه آل زيار و آل بويه پرداخته‌اند؛ مقالات اندكى پيرامون اين روزگار پژوهش نموده‌اند. اين قليل مآخذ هم بيشتر از آنكه به تحليل و بررسى رخدادها پردازند، تنها به وقايع‌نگارى توصيفى اتكاء ورزيده‌اند. لذا جاى تاليف جامع و مستندى پيرامون طبرستان در قرون سوم و چهارم هجرى؛ و

۹۰۲ م) و بلافاصله به سوی ناحیه ری متواری شد. او در ری از سپاهیان سامانی شکست خورد و به دیلم متواری شد. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۳؛ ابن مسکویه، ۱۳۶۷: ۲۶/۵).

در همین زمان، مکتفی خلیفه عباسی جانشین معتضد گردید و منشور حکومت بر طبرستان و ری را برای امیر اسماعیل سامانی فرستاد (طبری، ۱۳۶۹: ۱۵/۶۴۲۷). اسماعیل سامانی نیز برادرزاده خود ابوصالح منصور ابن اسحاق را بر حکومت شهر ری گماشت (همان: ۱۵/۶۷۲۴؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۳۵۵).

پس از چندی چون فضای سنگینی از حضور قوای سامانی در طبرستان احساس گردید، امیر اسماعیل سامانی به اجبار، فرزندش احمد را به اداره ولایت جرجان، و ابوالعباس عبدالله ابن محمد را بر حکومت طبرستان گمارد و هر دو را به سرکوب محمد ابن هارون مأموریت داد. محمد ابن هارون که با ناصر کبیر بیعت و با جستان و هسودان از داعیان دیلمی نیز متحد شده بود، همراه مردم بسیاری از دیلم به سوی آمل سرازیر شد. لیکن در مصاف با سپاه سامانیان شکست خورد و عده زیادی از سپاهیان کشته شدند.

این پیروزی اسباب افزایش قدرت سامانیان در ولایت طبرستان را فراهم ساخت. کیاست ابوالعباس نیز موجب تحکیم هرچه بیشتر حاکمیت سامانیان بر این بلاد گشت (طبری، ۱۳۶۹: ۱۵/۶۷۲۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۴). بار دیگر محمد ابن هارون و ابن جستان جهت استخلاص طبرستان از سلطه سامانیان، سپاهی گران را فراهم ساختند. ابوالعباس بر قوای داعی و محمد ابن هارون غلبه یافت. سپس به امیر سامانی نامه‌ای فرستاده و از سستی

اسماعیل سامانی شکست خورد و به اسارت افتاد (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲/۶۵۹). بنابراین محمد ابن زید، فرصت را مناسب دید و در پی تصرف برخی از نواحی خراسان برآمد. او با استقرار در جرجان، بیست هزار سپاهی را به قصد تصرف برخی از نواحی خراسان ارسال نمود (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۵۷؛ مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۹۹). اسماعیل سامانی، محمد ابن هارون را که سابقه نظامی در این منطقه داشت، برای دفع محمد ابن زید به جرجان فرستاد (طبری، ۱۳۶۹: ۱۵/۶۷۰۸؛ ابن مسکویه، ۱۳۶۷: ۵/۱۳). بنابراین ولایت طبرستان در سال ۲۸۷ق / ۹۰۰م، شاهد جنگی بزرگ بود تا اینکه سپاه سامانی با تدبیر نظامی، بر نیروهای وسیع علویان غلبه یافته و به قلع و قمع آنها مبادرت نمود (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲/۶۵۹؛ ابن مسکویه، ۱۳۶۷: ۵/۱۳).

بیکر نیمه‌جان محمد ابن زید علوی را که در این معرکه جراحت سخت برداشته بود به جرجان رسانیدند. اما اجل به وی مهلت نداد و درگذشت و او را در محلی به نام گور داعی دفن نمودند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۵۷). فرزندش زید ابن محمد نیز به اسارت درآمد و او را به بخارا فرستادند تا در آنجا به اکرام زیست و دختر حمویه ابن علی را نیز به ازدواج درآورد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۶۷: ۶۳۲؛ ابن اثیر، بی تا: ۱۳/۲۴).

شاید نگاه داشت زید ابن محمد در بخارا برای دل نگرانی از رویدادهای آینده طبرستان و استفاده از او در مواقع لزوم بود. از این پس محمد ابن هارون از سوی سامانیان به فرمانروایی طبرستان منصوب شد (طبری، ۱۳۶۹: ۱۵/۶۷۱۴؛ بیهقی، ۱۳۶۱: ۶۸)؛ لیکن وی پس از چندی بر سامانیان عصیان ورزید (۲۸۹ق/

پناه برد و اموال را نيز به او تقديم كرد (ابن مسكويه، ۱۳۶۷: ۴۹ / ۵؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۹۰).

در حدود سال ۳۰۱ ق / ۹۱۳ م، نيز امير سامانى از حكام جرجان و سارى در طبرستان خواست كه براى مقابله با تهاجم نيروهاى روس در سواحل جنوبى دريائى خزر به كمك قواى خراسان بروند. در سال ۳۰۶ ق / ۹۱۸ م احمدابن سهل كه بر امير نصر دوم سامانى عصيان ورزيده بود، يك چندين بر طبرستان حاكميت يافت، ليكن اين زمان كوتاه بود و به زودى سركوب شد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳۴؛ ابن اثير، بی تا: ۱۳ / ۱۶۴).

### ۳. نصر سامانى و دخالت در اوضاع طبرستان

ظهري ناصر كيير (أطروش) و قدرت يابى گسترده او در آغاز قرن چهارم هجرى در طبرستان حادثه ايست كه بايستى با دقت بيشتري در آن تأمل نمود؛ زيرا اين واقعه سه نتيجه را در پي داشت:

۱. دولت سامانى در جوار قلمروى خویش با يك مدعى تازه روبه رو مى شد كه خطرات بسيارى را از جهات سياسى، مذهبى و نظامى فراهم مى آورد و مى توانست منافع و قلمروى حاکمان خراسان را به خطر بيندازد.

۲. طبرستان مى توانست مأمّن و پناهگاه مناسبى براى مخالفان باشد. چنان كه اين گونه نيز شد و بسيارى از مدعيان و مخالفان به طبرستان هزيمت نموده و در آنجا عليه منافع و قواى سامانى فعاليت كردند.

۳. خلافت عباسيان از ظهور اطروش ناخشنود گرديد و به دنبال سرکوب او برآمد.

در چنين شرايطى بود كه اوضاع بر سامانيان گران آمد و مترصد فرصتى جهت دخالت در امور

فرزندش شكايه نمود. اسماعيل سامانى، بلافاصله فرزندش را مؤاخذه و از حكومت جرجان معزول ساخت و شخصى به نام پارس (بارس الكبير) را به جاي او منصوب كرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۵؛ ابن اسفنديار، ۱۳۶۶: ۲۶۱-۲۶۳).

پارس يا بارس الكبير، از حاجبان بزرگ اميراسماعيل، در ۲۹۰ ق / ۹۰۳ م به حكومت رسيد و به طرح نقشه اى جهت پايان بخشيدن به غائله محمد ابن هارون و دست اندازى علويان بر خراسان مبادرت كرد. او توانست محمد ابن هارون را دستگير و به بخارا اعزام كند. محمد ابن هارون چون به بخارا رسيد، او را در شهر گردانيدند و سپس در سردابى كرده و درب آن را بستند تا به جرم خيانت، از تشنگى و گرسنگى جان داد. عصر حاكميت ابوالعباس عبدالله ابن محمد بر طبرستان، شرايط مناسبى را براى مردم به وجود آورد و به نوشته تاريخ «عدل و انصاف سامانيان بر اين منطقه مستولى شد؛ به نحوى كه مردم طبرستان به هيچ عهد نديده و از اسلاف خود نشنيده بودند» (ابن اسفنديار، ۱۳۶۶: ۲۵۹). در همين ايام دسته هاىي خودسر از اقوام روس به سواحل طبرستان هجوم آوردند و ابوالعباس اين نيروها را سرکوب نمود كه اين تهاجمات در سال هاى بعد نيز به همراهى كشتى هاى روسى ادامه پيدا كرد (مرعشى، ۱۳۶۳: ۲۶۶؛ جمالزاده، ۱۳۷۲: ۲۳).

با درگذشت اميراسماعيل سامانى، پسرش احمد ابن اسماعيل، به امارت رسيد. پارس (بارس الكبير) كه قصد ارسال اموال و خراج رى و طبرستان را به بخارا داشت، چون خبر درگذشت اسماعيل را شنيد، اين اموال را از نيمه راه بازگردانيد و به خليفه عباسى

طبرستان شدند. ناصر کبیر نیز بلافاصله به انجام اقداماتی برای توسعه دامنه اقتدار خویش برآمد. از جمله از سرهنگان سپاه ناصر، لیلی ابن نعمان دیلمی با شکست قراتکین، حاکم رانده شده سامانی از جرجان، زمینه را برای هجوم به نیشابور و استیلای بر آنجا فراهم نمود و با شکست قراتکین، بر شهر نیشابور مسلط و خطبه به نام داعی صغیر زد (۳۰۸ق/ ۹۲۱م).

پس امیر نصر سامانی در سال ۳۰۹ق/ ۹۲۲م، سپهسالارش حمویه ابن علی را که دختر خویش را به همسری زید ابن محمد داده بود و عملاً به صورت محترمانه در بخارا به اسارت می‌زیست (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۵۸)، را برای سرکوب لیلی ابن نعمان به خراسان و نیشابور اعزام کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/ ۴۷۰۲). دو سپاه در ناحیه توس با یکدیگر جنگیدند، و سرانجام نیروهای لیلی در مصاف با سپاه سامانیان درهم شکسته و لیلی دستگیر و گردن زده شد. حمویه از بلندپایگان سپاه خواست تا فرمان نابودی تمام سرداران علوی را بدهند، لیکن آنان نپذیرفتند. از جمله سرداران همراه لیلی ابن نعمان که امان یافته واز مرگ رهایی یافتند اسفار، ماکان، مرداوچ، وشمگیر و پسران بویه بودند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۹۳).

این شکست برای سپاه علویان چندان سنگین بود که عده‌ای از بزرگان طبرستان را بر آن داشت تا حتی داعی صغیر را از میان بردارند (ابن مسکویه، ۱۳۶۷: ۵/ ۱۳۳؛ ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۲/ ۴۸۶)؛ بنابراین با قدرت‌یابی ناصر اطروش، استیلای چهارده ساله سامانیان بر طبرستان به پایان رسید و تا هنگامی که اطروش در قید حیات بود (۳۰۴)، سامانیان را بر طبرستان راه نبود.

پس از مرگ ناصر طی چهار سال سکوت معناداری بر منطقه حاکم گشت که سیادت بر آنجا را سخت می‌نمود. اما شکست لیلی ابن نعمان (۳۰۸) از سپاه سامانی، ناخشنودی سرداران نظامی را چندان بالا برد که قصد توطئه علیه داعی و انزوای او را نمودند. این موضوعات موجب سلطه دوباره سامانیان بر طبرستان گشت.

سیاست تازه سامانیان در طبرستان مبتنی بر حمایت از سرداران برجسته دیلمی قرار گرفت. این تدبیر البته پاسخ روشنی نداد و این سرداران پس از چندی خود مدعیان تازه علیه سامانیان شدند. مثلاً اسفار که در ۳۱۱ق/ ۹۲۳م، قصد هجوم گسترده به طبرستان را داشت، با شکست وارده بر او مجدداً به خراسان عقب نشست (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲/ ۷۴۴؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۹۱).

هجوم سامانیان به طبرستان به فرماندهی نصر دوم سامانی نیز توفیقی را نه تنها حاصل نکرد، بلکه سپاه سی هزار نفری او را نیز دچار سختی و غافلگیری نمود. امیر نصر طی مصالحه‌ای در سال ۳۱۴ق/ ۹۲۶م، با پرداخت بیست هزار دینار به داعی، سپاه خود را از مخمصه درگیری خلاصی بخشید (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۹۰؛ ابن اثیر، بی‌تا: ۱۳/ ۲۰۱).

نصر سامانی مجدداً سپاهی را در ۳۱۶ق/ ۹۲۸م، به سرداری ابن محتاج و به همراهی اسفار ابن شیرویه جهت چیرگی بر طبرستان اعزام نمود. اسفار داعی صغیر را به قتل رسانید و بر طبرستان استیلا یافته و به نام نصر سامانی خطبه خواند.

سامانیان در حالی که دریافته بودند، استقرار حاکمان آنان در طبرستان نمی‌تواند استمرار یابد، در تلاش بودند تا اوضاع طبرستان را از طریق حمایت از مدعیان قدرت و افزایش تنازعات سیاسی و نظامی و

سوی جرجان لشکر کشید و ابوبکر چغانی را که بر آنجا استیلا یافته بود، راند. امیر نصر که خود در این هنگام در نیشابور بود قصد هجوم به طبرستان و نبرد با مرداویج را کرد. پس ابوالفضل بلعمی به ابونصر مطرف ابن محمد جرجانی وزیر مرداویج (سهمی، ۱۳۹۸: ۲۱۷) نامه‌ای نوشت تا او را به سوی خود جلب نماید. مرداویج چون از این خبر آگاهی یافت، مطرف را به قتل رساند. پس بلعمی نامه‌ای به مرداویج نوشت و در آن او را از عقوبت رویارویی با نصر سامانی هشدار داد. در این نامه بلعمی به مرداویج پیشنهاد نمود که جرجان را ترک کرده و در قبال حکومت ری، مالیاتی را سالیانه بپردازد. مرداویج این پیشنهاد را پذیرفت و با سامانیان صلح نمود. برخی از محققان جدید، این جریان را حاکی از رویکرد سیاسی دستگاه سامانیان دانسته و بر آن خرده گرفته‌اند (کجباف، ۱۳۷۸: ۲۲۱؛ پرگاری، ۱۳۷۸: ۱۱۲).

بدین ترتیب حکومت جرجان نیز در سپهسالاری ابوبکر محمد ابن مظفر چغانی درآمد و مرداویج در دو سال باقیمانده از عمرش هیچ‌گاه متعرض ولایت طبرستان نشد و صرفاً توجه خود را به نواحی غرب ایران معطوف کرد (ابن مسکویه، ۱۳۶۷: ۶/۱۶۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۹۳).

با قتل مرداویج در سال ۳۲۳ ق/ ۹۳۵م، سپاهیان زیاری با برادرش وشمگیر همراه شدند. پس وشمگیر فردی به نام بانجین را به امیری طبرستان اعزام نمود و او توانست قوای سامانی را از منطقه بیرون کند. تهاجم ماکان ابن کاکي و ابوبکر چغانی به جرجان در سال ۳۲۴ ق/ ۹۳۵م، در وهله اول به شکست انجامید؛ اما بزودی پس از درگذشت بانجین، ماکان بر جرجان استیلا یافت. او نیز پس

لشکرکشی‌های گاه و بیگاه در آشوب نگاه دارند. این سیاست گرچه در کوتاه مدت توانست اهداف سامانیان را محقق سازد، ولی در درازمدت به شکل‌گیری حکومت‌های آل زیار و آل بویه منجر شد.

بستر اولیه شکل‌گیری آل زیار، اقدامات سیاسی و نظامی اسفار ابن شیرویه است که در آغاز تحت‌الحمایه سامانیان بود. اسفار با حمایت سامانیان به یک‌باره خود را بر سرزمین‌های طبرستان و جرجان و ری و قزوین و زنجان مستولی دید. لذا مترصد آن شد تا جلوس نموده و در ری تاج‌گذاری نماید. لیکن زیاده‌خواهی اسفار موجب طرد او از جانب مردم و سپاهیان شد. تا جایی که یکی از سردارانش به نام مرداویج، او را به قتل رساند (۳۱۹ ق/ ۹۳۱ م) و دولت دیلمیان آل زیار را در دیلم و گیلان تثبیت نمود (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲/۷۴۴؛ مجمل‌التواریخ و التخصیص، ۱۳۱۸: ۳۸۹).

ماکان ابن کاکي نیز که در حفظ اقتدار خود تلاش بسیار می‌کرد، مدتی حکومت طبرستان را در این زمان به دست داشت. لیکن چون توان مقابله با مرداویج را نیافت، طبرستان را رها کرد و به نیشابور پناه برد. هجوم مشترک ماکان و سپاه سامانیان نیز موجب استخلاص جرجان نگردید و ماکان از سوی آل سامان به حکومت کرمان اعزام شد.

بنابراین زمانی که سامانیان دریافتند که امکان استیلای بر طبرستان را نخواهند یافت؛ برخی از سرداران نظامی دیلمی را تحریک و به قدرت نشانیدند. در این راه امکان انتصاب برخی سرداران دیلمی بر پاره‌ای نقاط ایران نیز فراهم می‌گشت. در همین زمان بود که پسران بویه از ماکان رخصت طلبیده و به خدمت مرداویج درآمدند.

مرداویج در سال ۳۲۱ ق/ ۹۳۳م، از شهر ری به

از اندک زمانی بر سامانیان ترمذ ورزید.

تاریخ چهار ساله طبرستان در میان سال‌های ۳۲۴-۳۲۸ق/ ۹۳۶-۹۴۰م، کمی مخدوش و فراموش شده است (ابن مسکویه، ۱۳۶۷: ۶/ ۳۰؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۹۵) که نمی‌بایست از منظر محققان تیزبین دور بماند. در محرم ۳۲۸/ اکتبر ۹۳۹، نصر سامانی، ابوعلی چغانی را به طبرستان فرستاد. پیکاری به مدت هفت ماه بر دروازه جرجان ادامه یافت تا اینکه سامانیان بر جرجان استیلا یافته و ابراهیم سیمجور به ولایت‌داری آنجا منصوب گردید (ابن مسکویه، ۱۳۶۷: ۶/ ۳۱؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۹۶).

#### ۴. تبدیل طبرستان از هزیمتگاه عاصیان به خاستگاه دیلمیان

در ۳۳۱ق/ ۹۴۴م، با درگذشت امیر نصر سامانی، حسن فیروزان که صلح میان ابوعلی چغانی و وشمگیر را نمی‌پذیرفت، سر به مخالفت و عصیان برداشت و بر سپاهیان ابوعلی که عازم نیشابور بودند ضربه سختی وارد ساخت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳۸؛ ابن اثیر، بی‌تا: ۱۴/ ۱۰۹).

در همان سال امیر نوح سامانی، طی فرمانی، ابوعلی چغانی را به یاری وشمگیر جهت هجوم بر شهر جرجان و بیرون راندن حسن ابن فیروان فرستاد. وشمگیر که به دربار نوح سامانی پناهنده شده بود (پناهندگی به دربار سامانیان نشانه پیوستگی با امیران دیلمی بود)، با کمک سامانیان بر جرجان استیلا یافت. لیکن این پیروزی چندان نیابید.

مجدداً در سال ۳۳۵ق/ ۹۴۶م، به همراه سپاهی انبوه از آل سامان بر طبرستان یورش برد و آنجا را

تسخیر نمود. حاکمیت بر شهر جرجان در این سال‌ها ثبات نداشت و زمام امور آن چندین نوبت دست به دست تغییر کرد. سقوط بخارا نشان‌گر رخنه ضعف و شورش در کالبد نظام زمامداری سامانیان بود (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۳۲؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۱).

با استقرار مجدد نوح بر بخارا پس از صد روز، منصور قراتکین مأمور تسخیر طبرستان گردید. در همین ایام، محمدابن عبدالرزاق متواری و به نزد رکن‌الدوله که در جرجان به سر می‌برد رفت و امان طلبید. پس منصور قراتکین به همراه وشمگیر، عازم طبرستان شد،

زمام امور جرجان در این حال در دست حسن فیروزان بود. منصور طرح مصالحه با فیروزان را گذاشت و وشمگیر را نیز در جرجان گذاشته و خود به نیشابور خود بازگشت (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۹۹؛ ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۳/ ۵۰۰).

پس از این ایام، طبرستان، عملاً تحت استیلائی آل بویه قرار گرفت، و در سال ۳۴۴ق/ ۹۵۴م، رکن‌الدوله وارد شهر جرجان شد و وشمگیر به خراسان هزیمت کرد. آل بویه در قبال دریافت مبلغی سالیانه با سامانیان در این سال مصالحه نمود و از متصرفات شرقی خویش چشم پوشید. لیکن در سال ۳۵۱ق/ ۹۵۵م، رکن‌الدوله به طبرستان و جرجان هجوم آورد و بر آن سلطه یافت و وشمگیر نیز به دیلم و گیلان پناه جست.

وشمگیر در یک حادثه در سال ۳۵۷ق/ ۹۶۷م درگذشت و فرزندش بیستون به حکومت زیاریان رسید (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۶). او از سوی خلافت عباسی نیز تأیید و ولایات طبرستان و رویان بدو واگذار شد و لقب ظهیرالدوله گرفت. این چنین بود که صلح میان آل بویه و سامانیان، پس از سی سال



(۳۴۳-۳۵۰ق)، دستخوش مدعیان بسیار در داخل قلمرو خویش گشت و به ویژه سرداران ترک غزنوی در تمامی امور کشوری و حتی لشکری و سرحدات خراسان دخالت می نمودند.

بدین ترتیب دوره امارت منصور ابن نوح (۳۵۰-۳۶۵ق) مصادف با تحولات گسترده در سطح نواحی مختلف ایران بود.

قدرت یابی دولت های دیالمه در این روزگاران، و پیگیری اهداف مشترک سیاسی و نظامی در نواحی مرکزی و غرب ایران، موجب جهت گیری ها و تدابیر ویژه به خصوص در قبال مناطقی چون طبرستان می گردید. لذا حمایت نمودن یا پناه جویی خواستن در این هنگامه را بایستی به درستی تحلیل و بررسی نمود. زیرا هرکدام از دولت های منطقه، نسبت به مجادلات بر سر نواحی مورد ادعا، سیاست های قلمروی خویش را پیاده سازی می کردند.

بنابراین، تحرکات نظامی سامانیان در این عصر، و جانبداری از امیران متواری را می توان در نقشه عملکرد دولت سامانی یا آل زیار و یا آل بویه مدخل دانست. به تعبیری هر یک از امیران دولت هایی چون آل سامان، سعی داشتند تا ضعف داخلی خویش را پنهان و از طریق دلجویی از مخالفان مدعی و یا سرداران شکست خورده خارجی، اهداف و نیات پنهان خود را تعقیب کنند.

در این حال فخرالدوله در پناه سامانیان در خراسان بود که صاحب ابن عباد طی نامه ای، او را به فرمانروایی طبرستان و نشستن بر کرسی ولایت طبرستان فراخواند. با پذیرش این خواسته، فخرالدوله در جرجان تثبیت و استقرار یافت (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۳۶؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۳۷).

ابوالعباس تاش نیز چون از خراسان متواری شد،

کشمکش، در سال ۳۶۱ق / ۹۷۲م، منعقد گردید.

چندی بعد در سال ۳۷۱ق / ۹۸۲م، چون فخرالدوله حاکم آل بویه در طبرستان، به مخالفت با عضدالدوله در حذف برادرش عزالدوله پرداخت، با تهدید عضدالدوله به سوی جرجان متواری گشت. عضدالدوله با ارسال نامه هایی به قابوس، تقاضای تحویل برادرش فخرالدوله را کرد. اما قابوس نپذیرفت، پس مؤیدالدوله به سوی طبرستان لشکر کشید و بر آنجا استیلا یافت و قابوس به همراه فخرالدوله به خراسان و نزد سامانیان رفت. در چنین حالی حسامالدوله تاش، سپهسالار سامانی، به همراهی فائق و قابوس، به سمت جرجان حرکت کردند و جرجان به محاصره قوای سامانیان درآمد؛ لیکن تسلیم نشد. در همین ایام با درگذشت عضدالدوله و سپس مؤیدالدوله، جنگ داخلی دودمان آل بویه نیز آغاز شد. در این ایام سامانیان نیز گرفتار درگیری های داخلی مشابهی در دولت خود بودند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۶۴؛ عتبی، ۱۳۵۷: ۲۲۵).

سامانیان که پس از روزگار نصر بن احمد (۳۰۱-۳۳۱) دچار ضعف داخلی شده و به تدریج، اهل شمشیر به جای اهل قلم بر اریکه قدرت نشستند. نوح ابن نصر (۳۳۱-۳۴۳ق) دیگر نتوانست جایگاه پدر را در عرصه داخلی و خارجی کسب نماید و بهمین جهت سامانیان در هدایت قوای اعزامی خویش دچار مشکل شدند. لیکن آنچه در این ایام در نواحی مرکزی ایران رخ می داد، مانع از مشاهده این ضعف شد که همانا درگیری های فراوان در میان مدعیان و سرداران عاصی به وجود آمده بود. طبرستان نیز از این مقوله خارج نبود. عبدالملک ابن نوح نیز چون پس از برادر به امارت سامانی نشست

شد. چنان که بکتوزون از مقابل سپاهیان ترک غزنوی به جرجان پناه برد (۳۸۹ ق / ۹۹۹م) و پس از چندی مجدداً به خراسان بازگشت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۸؛ بیهقی، ۱۳۵۶: ۸۶۸).

بر مبنای تحلیل پیشین؛ دلجویی از متواریان و صاحب منصبان مدعی و پناهجویان موثر در روند شکل‌گیری قدرت، به سیاستی عام و گسترده تبدیل گشت که به تدریج از جانب امیران و وزیران حتی آل بویه نیز تعقیب می‌گشت. قلمروی سامانیان از ناحیه مرزهای شرقی خود و به خصوص ترکان قراخانی دچار تهدید شده بود و در سال ۳۸۲ ق / ۹۹۴م بخارا سقوط کرد و نوح ابن منصور (۳۶۵-۳۸۷ ق) برای مدتی متواری گشت (عتبی، ۱۳۵۷: ۹۲).

با به قدرت نشستن برادرش منصور ابن نوح (۳۸۷-۳۸۹ ق) مجدداً ایلک خانان قراخانی بر ماوراءالنهر تهاجم ورزیده و در سال ۳۸۹ ق بخارا سقوط کرد. در این میان تحریکات امیران غزنوی و دیگر مدعیان منطقه خراسان نیز بی‌تأثیر نبود.

در چنین وضعی، خاندان در حال فروپاشی سامانیان چندان توانی بر هدایت نیروهای خویش در طبرستان نداشتند. لذا حتی مداخله قوای غزنوی به صورت آشکار در این زمان در معادلات سیاسی و نظامی خراسان و طبرستان دیده می‌شود.

ابوعبدالله حلیمی در سال ۳۸۹ ق به عنوان سفیر از طرف امیر خراسان نزد قابوس بن وشمگیر شمس المعالی آمد و قابوس به نشانه دوستی، شیخ ابونصر اسماعیلی راوی بزرگ حدیث در جرجان را که در بند قابوس بود، به حلیمی سفیر سامانیان تسلیم کرد (سهمی، ۱۳۹۸: ۱۶۵).

در سال ۳۹۰ ق / ۱۰۰۰م، آخرین امیر سامانی یعنی امیر اسماعیل منتصر، در پی هجوم محمود

نزد فخرالدوله رفت و فخرالدوله خود به ری رفت و جرجان و دهستان و استرآباد را به تاش واگذار کرد. موذن فرمانده لشکر تاش (متوفی ۳۷۹ ق) از راویان بزرگ حدیث بود (سهمی، ۱۳۹۸: ۱۵۸).

در همین اثنا، بیماری وبای شدیدی منطقه جرجان را در بر گرفت که تاش و بسیاری از یارانش به هلاکت رسیدند. مردم که دچار عذاب بسیار شده بودند بر یاران تاش شوریده (۳۷۸ ق / ۹۸۸ م) و بسیاری را کشته و اموالشان را غارت کردند. (عتبی، ۱۳۵۷: ۸۲؛ *مجمّل التواریخ والقصص*، ۱۳۱۸: ۳۹۶).

در حوادث سال ۳۸۴ ق / ۹۹۴ م، و درگیری‌های داخلی سامانیان، ابوعلی سیمجوری به جانب طبرستان و به پناه فخرالدوله دیلمی رفت. صاحب ابن عباد، فخرالدوله را متقاعد نمود که از ابوعلی اکرام نموده و او را احترام کند. لذا ابوعلی سیمجوری پس از شکست در جنگ هرات و واگذاری نیشابور، به پناهجویی فخرالدوله آمد. این در حالی بود که غزنویان تمهیدات لازم جهت قدرت‌یابی خویش را در خراسان فراهم می‌نمودند. پس فخرالدوله بهتر دید که ابوعلی را تجهیز نموده و به خراسان بازگرداند. لذا ابوعلی مجدداً از جرجان به فتح نیشابور مبادرت کرد.

پس از چندی که منازعات داخلی سامانیان در خراسان بالا می‌گرفت، ابوالقاسم سیمجور که از جانب محمود غزنوی متواری شده بود، به طبرستان آمد و از سوی فخرالدوله نواخته و مقرری دریافت کرد (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۶۳؛ عتبی، ۱۳۵۷: ۱۱۲).

طبرستان پس از این روزگار، ملجاء و پناهگاه سرداران متواری شده از سامانیان در برخی از ادوار

می‌گرفت، و یا نظامیان بر اریکه سیاسی مسلط می‌شدند، تحركات خارج از قلمروی این دولت قابل کنترل نبود. بنابراین طبرستان از فضای سیاسی و نظامی خراسان، به ویژه در نیمه نخست قرن چهارم، مستقیماً تأثیر می‌پذیرفت.

از میان امیران سامانی، تنها امیر نصر در سه دهه اول قرن چهارم هجری در طبرستان حضور یافت. اگرچه پیش از او نیز پدرش احمد ابن اسماعیل به عهد ولایتعهدی، به گرگان اعزام گردید و به سبب ناتوانی و همچنین درگیری با سپهسالاران خراسان، تویخ شد و به بخارا بازگشت. آورده‌اند شبی که او را در سراپرده به قتل رسانیدند، از اخبار طبرستان به او خبر دادند:

امیر دلتنگ و به غایت غمناک شد، دعا کرد و گفت: بارخدا یا اگر این ملک [طبرستان] از من خواهد رفتن. مرا مرگ ده (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۲۸). در یک تقسیم‌بندی پنج‌گانه از دوران حاکمیت سامانیان طی یکصد و ده سال، می‌توان سیاست‌های ایشان در طبرستان را چنین بیان نمود:

مهم‌ترین دوره تأثیرگذار سیاست‌های خارجی بر متصرفات خارج از خراسان، در نخستین دوره از دولت سامانیان بود. در عصر امیر اسماعیل اول (۲۷۹-۲۹۵ق)، شکست علویان طبرستان و توفیقات نظامی در آن کاملاً روشن بود. پس از آنکه تثبیت این خاندان تمام شد، و بعد از احمد دوم (۲۹۵-۳۰۱ق)، عصر طلایی سامانیان آغاز گشت (هروی، ۱۳۹۳: ۲۳۷) و امیر نصر سعید (۳۰۱-۳۳۱)، اگرچه شخصاً در طبرستان نیز حضور یافت، لیکن آشوب‌های فراوان این منطقه مانع از توفیق بیشتر وی گشت. بیشترین اخبار سامانیان در طبرستان به این دوره باز می‌گردد

غزنوی، به سوی طبرستان و به نزد شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر عقب‌نشسته و پناه گرفت. قابوس از وی استقبال نمود و پس از چند روز او را به ترک جرجان و حرکت برای تسخیر ری تشویق کرد. لیکن اسماعیل متصرف در میانه راه، به سوی تسخیر نیشابور تغییر مسیر داد. لیکن از استقرار او در نیشابور چند روزی نگذشت که سپاه غزنویان از راه رسید و اسماعیل مجبور به عقب‌نشینی مجدد شد.

این بار قابوس بر خلاف دفعه گذشته، او را از ورود به جرجان منصرف ساخته و از خود راند. پس اسماعیل به سوی سرخس حرکت کرد و پس از آن دچار شکست‌های پی‌در پی گردید (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۸۲؛ عتبی، ۱۳۵۷: ۱۸۸). تا اینکه متصرف بالاخره در سال ۳۹۵ق/ ۱۰۰۵م، در ناحیه مرو، پس از تحمل ضربات پیاپی و شکست‌های عدیده، از پای درآمد و آخرین نغمه دولت سامانیان نیز به خاموشی گرایید. لیکن طبرستان، همچنان به حیات و پایداری خویش در بستر پرتلاطم تاریخ طبرستان ادامه داد.

## ۵. پیامدهای استیلای سامانیان بر طبرستان

استیلای سامانیان بر طبرستان و تأثیرات مستقیم بر تحولات سیاسی و نظامی آن هیچ‌گاه تمام عیار نبود. اما این به معنای آن نیست که ایشان یکه‌تاز این عرصه‌ها نیز نبودند. بلکه کش و قوس تحركات جنگی و درگیری‌های داخلی منطقه به درستی شفاف نیست. حضور آل سامان در ولایات مختلف این ناحیه، بستگی تمام به وضعیت دربار بخارا و امنیت خراسان بزرگ داشت. هنگامی که مجادلات و کشمکش‌های داخلی میان خاندان سامانی بالا

(طبری، ۱۳۶۹: ۱۵/۶۷۲۵). پس از کودتایی که به برکناری نصر از امارت بخارا انجامید، عملاً دوران تنزل اقتدار سامانیان نیز آغاز گردید و پیامد مستقیم این تغییرات، تضعیف حضور قوای سامانی در مناطقی چون سیستان و طبرستان بود. نوح (۳۳۱-۳۴۳) و پسرانش، عبدالملک (۳۴۳-۳۵۰) و منصور (۳۵۰-۳۶۵)، تلاش‌های گسترده و فراوانی را در لابه‌لای قدرت‌یابی دیالمه برای تفوق بر طبرستان انجام دادند. لیکن با ظهور آل بویه، امکان استیلای تمام عیار دیگر امکان‌پذیر نگردید. حتی سامانیان به وضوح از تسلط بر منطقه ری بعد از این نیز درماندند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۶).

سیاست‌های خارجی حضور سامانیان مقارن با دوره چهارم، یعنی عصر امارت نوح سوم (۳۶۵-۳۸۷)، کاملاً کمرنگ و ناچیز می‌نماید. دولت سامانی آن‌چنان درگیر تشنجات درونی خویش گشت که از دخالت مؤثر در بلادی چون طبرستان بازمانده بود. همین نکته موجب دخالت‌های روزافزون آل بویه در طبرستان شد. آل بویه نه تنها بر اصفهان، ری و قزوین، بلکه بر طبرستان نیز استیلا یافتند.

با به خطر افتادن مرزهای شرقی و حتی سقوط بخارا، دیگر قدرت تحرکات سامانیان در طبرستان که تا پیش از این در حکم ولایتی متصل به خراسان و در قلمروی نامحسوس سامانی محسوب می‌شد، امکان‌پذیر نبود. مصالحه آل بویه با سامانیان بر سر طبرستان (۳۶۱ق/۹۷۲م)، پیامد چنین فضایی بود (بیهقی، ۱۳۵۶: ۳۴۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۲/۵۱۶۴).

روزگار پایانی خاندان سامانی به ضعف و

ناتوانی و درگیری‌های داخلی و خارجی وسیع گذشت. بخارا چندین بار سقوط کرد و نیشابور و برخی ولایات مهم، دست به دست می‌چرخیدند. طبرستان در چنین اوضاعی نه تنها از قلمروی خراسان تأثیر نمی‌پذیرفت بلکه بر پهنه قلمروی سامانی تأثیرگذار هم بود.

بدین ترتیب استیلای سامانیان بر طبرستان نه تنها بر حیات سیاسی و نظامی آنجا تأثیرات بسزایی نهاد بلکه به موازات آن بر ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی منطقه طبرستان نیز بر اساس تقسیم‌بندی فوق، مؤثر واقع شد. به طوری که کتیبه‌های برج رسکت در ناحیه دودانگه مازندران، و برج رادکان در کردکوی، به پهلوی و هم‌زمان با استیلای سامانیان نوشته شد (معطوفی، ۱۳۷۶: ۸). تألیف کتاب‌هایی چون *قابوس‌نامه* نوشته قابوس بن وشمگیر در ۳۶۷ در عهد حاکمیت تابع سامانیان بود (عنصرالمعالی، ۱۳۶۲: ۴).

پس از سرکوبی شیعیان در خراسان، بسیاری از یاران و پیروان شیعی ایشان نیز به دلیل حصار بودن طبرستان در آن پناه گرفتند. ایشان در فقه با اهل سنت و جماعت توافق داشته و با مسالمت و مدارا زندگی می‌کردند (بویل و دیگران، ۱۳۸۵: ۵/۲۷۸). برخی جغرافی‌دانان این روزگار نیز اکثر مردمان این منطقه را برخوردار از مذاهب شیعی زیدی و حنفی برشمرده‌اند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/۵۲۵).

پیشرفت صنعت در قرن چهارم هجری در این ناحیه به سبب نفوذ صنایع خراسان هم‌زمان با حاکمیت امیران سامانی در طبرستان گسترش یافت. طرح و نقوش سفالینه‌های مکشوفه از این روزگار شامل نقوش حیوانی و با استفاده از خمیر

عصیانی گسترده بر جان این منطقه در افتاد که نتیجه انتقال قهرآمیز تحولات خراسان از جانب امیران سامانی به طبرستان و شعله‌ور شدن فضای سیاسی و نظامی آنجا بود. در این میان، مدعیان دیلمی که در آغاز در جرگه سربازان سامانی بودند؛ پس از چندی به عنوان سرداران و حکام سامانی و سپس دست نشانندگان مدعی و در پایان سلاطین مستقل نواحی مرکزی و غربی ایران درآمدند و پس از لختی بر شخص خلیفه نیز مسلط گردیدند. تصور نمی‌رفت که استیلای آل سامان بر طبرستان، موجب تشدید ستیزه‌جویی‌ها و کشمکش میان مدعیان شود. بنابراین طبرستان منزوی پیش از حضور سامانیان، پس از سلطه آل سامان، به کانون مهم‌ترین مدعیان تاریخ سیاسی و نظامی ایران در قرون چهارم و پنجم هجری و خاستگاه دولت‌های دیالمه مبدل شد.

#### منابع

ابن اثیر، عزالدین (بی‌تا). *تاریخ کامل ایران و اسلام*. ترجمه عباس خلیلی. تهران: علمی.

ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۲). *تاریخ کامل*. ترجمه حمیدرضا آذیر. تهران: اساطیر.

ابن اسفندیار (۱۳۶۶). *تاریخ طبرستان*. تصحیح عباس اقبال. تهران: پدیده خاور.

ابن حوقل (۱۳۶۶). *سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورت الارض)*. ترجمه شعار. تهران: امیرکبیر.

ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۶). *تاریخ ابن خلدون*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

ابن فقیه، احمد ابن محمد (۱۳۴۹). *مختصر البلدان*. ترجمه مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ابن مسکویه، ابوعلی (۱۳۶۷). *تجارب الامم*. ترجمه

سفال به الوان و وجود سفال‌های لعاب دار نیز نشان‌گر استیلای سامانیان می‌باشد (کیانی، ۱۳۷۹: ۱۶). صنعت شیشه‌سازی نیز از رونق مطلوبی برخوردار بوده است. (معطوفی، ۱۳۸۴: ۱۳۶). صنعت ابریشم بافی و تولید صنعت چوب و حتی روتق صنعت دباغی در قرون سوم هجری در این منطقه، بوده است (یعقوبی، ۱۳۸۱: ۵۳، ۷۸؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۲۰). بافت روسری‌های ابریشمی به تاسی از منطقه سمرقند مشهود است (حدود العالم، ۱۳۶۱: ۱۴۳؛ ابودلف، ۱۳۵۵: ۸۳).

رشد علمی نیز پیامد ارتباط طبرستان با خراسان بود (سهمی، ۱۳۹۸: ۳۹). مفاخری چون ابوسلیک گرگانی، مبدع پرده‌های موسیقی در اینجا درخشید (صفا، ۱۳۶۹: ۱/۱۸۲). قاضی ابوالحسن گرگانی، حمزه بن یوسف سهمی گرگانی، ابوعبدالله محمد استرآبادی، ابوبکر صولی گرگانی، شیخ ابوالهثیم احمد گرگانی، ابوسهل گرگانی، لامعی گرگانی، ابوالقاسم گرگانی، سید اسماعیل گرگانی، اسماعیل بن احمد اسماعیلی جرجانی فقیه و ... مصادف با سلطه سامانیان است.

#### ۶. نتیجه

سامانیان را باید مهم‌ترین نقش‌آفرینان پیدا و نهان در صحنه‌های سیاسی - نظامی و حتی فرهنگی و اقتصادی طبرستان در نیمه نخست قرن چهارم هجری دانست. به دنبال حضور سپاهیان سامانی در طبرستان و مداخلات خواسته و یا ناخواسته ایشان در امور منطقه، و همچنین تأیید خلفای عباسی بر مشروعیت حاکمیت سامانی، و به تبع قابلیت جغرافیایی منطقه، کشمکش و

- علینقی منزوی. تهران: توس.
- ابوالفرج اصفهانی (۱۳۶۷). *مقاتل الطالبیین*. ترجمه رسول محلاتی. تهران: صدوق.
- ابودلف، مسعر (۱۳۵۵). *سفرنامه ابودلف در ایران*. ترجمه ابوالفضل طباطبایی. تهران: مشرق.
- بویل و دیگران (۱۳۸۵). *تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلیخانان* (پژوهش دانشگاه کمبریج). ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالحسن (۱۳۶۱). *تاریخ بیهقی*. به اهتمام احمد بهمنیار. تهران: فروغی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۶). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- پرگاری، صالح (۱۳۷۸). «روابط سامانیان و علویان». *نامه آل سامان*. تهران: مجمع سامانیان.
- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۷۲). *تاریخ روابط روس و ایران*. تهران: افشار.
- حدودالعالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۱). به کوشش منوچهر ستوده. تهران: طهوری.
- خواندمیر (۱۳۵۳). *حبیب السیر*. به همت دبیر سیاقی. چاپ دوم. تهران: خیام.
- ذیحی، مسیح (۱۳۶۶). *گرگان‌نامه*. به همت ایرج افشار. تهران: بابک.
- سهمی، ابوالقاسم حمزه ابن ابراهیم (۱۳۹۸). *تاریخ جرجان* (شناخت علمای جرجان). ترجمه محمدعلی خالدیان و غلامرضا گلچین‌راد. گرگان: دانشگاه آزاد اسلامی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: فردوسی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۹). *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- عتبی، محمدبن عبدالجبار (۱۳۵۷). *تاریخ یمینی*. ترجمه جرفادقانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر (۱۳۶۲). *قابوسنامه*. تصحیح یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- کجباف، علی‌اکبر (۱۳۷۸). «روابط سامانیان با زبیریان و علویان طبرستان». *نامه آل سامان*. تهران: مجمع سامانیان.
- کیانی، محمدیوسف (۱۳۷۹). *پیشینه سفال و سفالگری در ایران*. تهران: نسیم دانش.
- گردیزی، ابوسعید (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- مجم‌التواریخ و القصص (۱۳۱۸). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: کلاله خاور.
- مرعشی، سید ظهیرالدین (۱۳۶۳). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*. به اهتمام برنهارد دارن. تهران: گستره.
- مسعودی، علی ابن حسین (۱۳۷۰). *مروج الذهب*. ترجمه پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
- معطوفی، اسدالله (۱۳۸۴). *استرآباد و گرگان در بستر تاریخ ایران*. گرگان: جلالی.
- معطوفی، اسدالله (۱۳۷۶). *ضرب‌المثل‌ها و کنایات و باورهای مردم گرگان*. تهران: ایمان.
- مقدسی، ابوعبدالله (۱۳۶۱). *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*. ترجمه علینقی منزوی. تهران: مؤلفان و مترجمان ایران.
- منشی کرمانی (۱۳۶۴). *نساتم الاسحار*. تصحیح ارموی محدث. تهران: اطلاعات.
- نرشخی، ابوبکر (۱۳۶۳). *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر قباوی. تلخیص محمد ابن زفر. تصحیح مدرس رضوی. تهران: توس.
- هروی، جواد (۱۳۹۳). *تاریخ سامانیان عصر طلایی ایران بعد از اسلام*. تهران: امیرکبیر.
- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۸۱). *البلدان*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.